

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چند روزی هم فاصله شد عرض شد که بحث در استصحاب استفاده استصحاب از روایات بود و عرض شد مجموعاً سه طایفه روایات را اصحاب اینجا آورده اند یکی طایفه روایت حل و یکی هم روایات طهارت مطلقاً و یکی هم روایت طهارت آب به خصوص آب. و عرض شد که در این سه طایفه در هر کدام آن احتمالات رئیسی این بود که ناظر به قاعده حلّ یا قاعده طهارت باشد. یا ناظر به اصل باشد یا ناظر به استصحاب هم باشد اضافه بر آنها.

عرض شد که این مطالب گذشت و دو طایفه را بنا شد اول بررسی کنیم بعد برسیم به طایفه سوم که اصالة الحل باشد. طایفه اول هطارت در کل شیء بود که عرض کردیم این کلاً روایتش پیش ما منحصر در یک روایت است. دیگر غیر از این هم فعلاً نداریم. کما اینکه این مضمون را من فعلاً در مصادر اهل سنت هم ندیدم. و در نزد ما هم منحصر است به شیخ طوسی. بزرگانی که قبل از شیخ طوسی بودند که مراد ما کلینی و مرحوم شیخ صدوق باشند قسمت هایی از این سؤال و جواب عمار ساباطی را آورده اند این قسمت اصالة الطهارة اش را نیاورده اند و روایت هم منحصر است به کتاب نوادر الحکمه مرحوم شیخ طوسی از این کتاب نقل می کند و ایشان هم منحصر از کتاب عمار ساباطی. نسخه ای که در اختیار داشت. از راه دیگری هم نرسیده است عرض کردم عاداتاً روایاتی از این قبیل که این طور حال دارد این را نمی شود الآن به اصحاب این طور که الآن متعارف ما است نسبت داد. چون عرض کردیم در قرن چهارم که عاداتاً در معیار حدیثی اول قرن چهارم مرحوم کلینی و آخرهای قرن چهارم مرحوم شیخ صدوق رضوان الله علیهما، این دو نیاورده اند پس اینکه بگوییم این روایت تلقی به قبول شده است و اصحاب آورده اند مخصوصاً از کتاب نوادر الحکمه هم هست مخصوصاً که عده ای از روایات و حتی روات این کتاب را به خاطر روایات استثنا کرده بودند. ظاهراً این است که این از قسمتهایی بوده است که استثنا شده است البته عرض کردیم این مورد را مرحوم شیخ طوسی حدود یک صفحه کمتر آورده است قسمت هایی از آن در کافی هست قسمت هایی در کتاب صدوق هست با بعضی تردیدها لکن این قسمتش در هیچ کدام از این دو کتاب نیامده است این به لحاظ قبل ایشان.

به لحاظ بعد از شیخ چرا مشهور بعد از شیخ به روایات ایشان عمل کرده اند شهرت هست حتی عرض کردم من در کتاب مختلف علامه که نگاه می کردم ایشان از کافی نقل نکرده است یک قسمت هایی از آن را اصلاً از کافی نقل نمی کند آنچه که نقل می کند فقط از شیخ

است. شاید به این تصور که شیخ در تهذیب تمام روایات کافی را آورده است دیگر احتیاجی به کافی نیست. لکن عرض کردیم بعد از قرن هشتم یعنی بعد از علامه که این اصطلاح آمد، حدیث عمار ساباطی خصوصاً این حدیث چون چهار نفرشان فطحی هستند. مرحوم صاحب نوادر شیعه است که در قم بوده است بعدش ایشان نقل می‌کند از پسر ابن ضال به نام احمد و او از عمرو بن سعید و او از مسعده بن صدقه و او از عمار ساباطی. تمام اینها هر چهار تا فطحی هستند. اینکه چند بار هم عرض کردم مرحوم وافی مرحوم فیض در وافی وقتی این سند را دارد می‌آورد می‌گوید مثلاً محمد بن احمد عن الفطحی عن الصادق علیه السلام. مختصرش کرده است. چون هر چهار تا فطحی هستند اکتفا کرده است عن الفطحی عن الصادق علیه السلام.

غرض اینکه و بعد از علامه چون علامه چهار قسم کرده است صحیح و حسن و موثق و ضعیف این را اصطلاحاً جزء موثق قرار داده اند. از آن به قول معروف سرشاخ موثق‌ها است چون چهار تا فطحی دارند به جز یکی. اگر یک راوی فطحی باشد کافی است برای موثق بودن چه برسد به چهار تا. کیف ما کان عرض کردیم کسانی که بعد از علامه آمدند، این بعد از تقسیم علامه محل کلام شد. شاید عده‌ای شان که بد نبودند دو سه قرن این طور بود تا آمدن اخباری‌ها تا قرن یازدهم به خصوص حدیث صحیح و یا حتی مثلاً با یک عنایتی به حدیث حسن عمل کردند. و دنبال حدیث موثق نبودند قبول نداشتند مثل صاحب مدارک مثل صاحب معالم. مثلاً مرحوم صاحب معالم این منتقى الجمان که نوشته است در این اساس بوده است دیگر. احادیث صحاح و الحسان. حسن‌ها و صحیح‌ها را جمع کرده است. موثق و ضعیف را نیاورده است در این کتاب منتقى الجمان که کتاب خوبی هم هست حیث همین دو طایفه را آورده است حسن و صحیح. ای کاش موثق هم می‌آورد و ضعیف برای حدیث شناسی کتاب ایشان عرض کردیم فوق العاده خوب است متأسفانه ایشان فقط دو طایفه را آورده است و تا اوایل حج هم هست. چون امتیاز کتاب منتقى الجمان این است که تهذیب به خط خود شیخ پیش ایشان موجود بوده است از این جهت نسخه ایشان خیلی قابل اعتماد است به خاطر تهذیب شیخ قدس الله نفسه که از پدرش به ایشان رسیده است. نقل هم می‌کند از تهذیب به خط شیخ قدس الله اسرارهم.

کیف ما کان پس در یک برهه زمانی پس یک برهه زمانی قبل از شیخ است ما یک تصویر داریم که این حدیث قبل از شیخ تصویر شده است و نقل نشده است. یک برهه زمانی بعد از شیخ داریم که از قرن هشتم به بعد است. عده‌ای بودند که احادیث موثق را نقل نمی‌کردند که عادتاً اینها البته ایجا من نشد مراجعه کنم نقل کردند که مرحوم صاحب مدارک آورده است به قول صادق نگفته است مثلاً روایت عمار. عرض کردیم چند بار عرض کردم مرحوم صاحب مدارک با اینکه بنایشان به این است به حدیث موثق عمل نمی‌کنند. اما در جاهایی کرده اند ایشان. صاحب حدائق به ایشان اشکال می‌کند می‌گوید بر خلاف مبنای خودش اینجا به حدیث موثق عمل کرده است. بالأخره انسان

معصوم که نیست دیگر. بهر حال ایشان یکی دو مرتبه شنیدم در طهارت این حدیث را آورده است به نام قول الصادق اما نگفته است که این موثق است و ایشان به آن عمل می کنند. طبق قاعده باید به این فتوا ندهد. طبق قاعده این است ایشان صاحب م عالم کسانی که روی مبنای حدیث صحیح و یا صحیح و حسن حرکت می کنند به موثق نباید فتوا دهند. پس این حدیث هم قبل از شیخ محل مناقشه بوده است هم بعد از شیخ. باز از قرن یازدهم که اخباری ها آمدند چون به کل احادیث عمل می کردند باز به این حدیث عمل شده است. این در برهه های بین اصحاب ما هم نفی و اثبات دارد. یک مرحله به آن عمل شده است لکن بعدها که از زمان وحید بود چون مخصوصا اینها آمدند حدیث موثق را روی قرائن عمل می کردند بیشتر قابل قبول بود، این شد که این حدیث و چیز هم نداشت مشابه هم نداشت و معارض هم نداشت دیگر نسل بعدی که از زمان وحید شروع می شود از قرن دوازدهم بیشتر این حدیث را قبول کرده اند و در ذهن ها این جور منعکس شد که این حدیث بالاتفاق مورد قبول است. با این تاریخی که من از حدیث دارم وضعش روشن شد که اتفاقی در این نیست. این راجع به حدیث کل شیء نظیف.

اما حدیث کل ماء طاهر ما لم يعلم انه قذر، این حدیث اولی حالا یادم رفت بگویم متنش این طور است کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر. که این شیء قذر است. عرض کردیم ظاهرش قذارت شاید مراد آلودگی باشد که دیده می شود. مثلا آب رنگ خون بگیرد. بعد می فرماید فاذا علمت فقد قذر. نمی دانیم علمت بخوانیم یا علمت بخوانیم؟ یعنی علمت القذاره. ظاهرا علمت خوانده ایم تا به حال ولی احتمال دیگر هم هست. از آن طرف می فرماید تا علم پیدا کردی آن وقت آن شیء. یعنی آن شیء که کل شیء نظیف، آن شیء قذر و نجس می شود. خب طبیعتا هم تعجب آور است چون قذارت یک شیء تابع علم ما نیست. تابع ملاقاتش با نجس است با شرایطی که هست. تابع علم ما نیست. لذا این هم تعجب آور است و احتمال دادیم که این ذیل هم مضافا به مشکلات دیگر روایت از خود امام نباشد یک نوع کلامی از خود عمار باشد. حدیث این قسمتش مدرج باشد. او اضافه کرده است. اذا علمت و ان لم تعلم فلیس علیک. طبعا این هم بعید است از امام باشد. چون لیس علیک را اصولا در احکام مولوی به کار می برند پس این دو مراد حکم وضعی است که باید طهارت باشد.

س: قالت ندارد

ج: نه ندارد

س:

ج: بله فرق نمی‌کند. یعنی ما چ‌ون یک اصلی را خود بنده عرض کردم کرارا چون مطالب اصحاب اشتباه نشود چیزی به ذهن خود من رسیده است که کتاب عمار ساباطی حدیث مجرد نبوده است. شبه کتاب فتوایی هم بوده است یعنی شبیه کتاب صدوق خلط دارد ایشان با هم جمع کرده است. نه در اینجا در کل کتاب. لذا ما یک احتمال دادیم یک مقدار از مشکلات حدیث که معروف است کتاب عمار و حدیث عمار خیلی شاز است ناظر به این قسمت باشد. یعنی چیزهایی است که خود ایشان مثلا امام می‌فرماید این درست است. این درست است یک بلغ السین هم اضافه کرده‌است. این شاید عمار باشد ولو بلغ السین. حالا اگر بخواهم شرح دهم طولانی است. این راهی را که ما رفتیم مقدار زیادی از شروز عمار را کم کرد. چیز عجیب و غریبی است دیگر. اصولا فاذا علمت فقد قدر این علمت خب معلوم است قذارت تابع علم نیست اما واقعی است مگر این باشد فاذا عَلِمْتَ یعنی اگر آن قذارت معلوم بود واضح بود آن خون نجس است. مراد شاید این باشد.

و اما و ان لم تعلم فلیس علیک. اصلا فلیس علیک را در اصطلاح در باب تکلیف به کار می‌برند یا احکام مولوی. لیس علیک چیزی بر تو نیست در صورتی که اینجا مراد طهارت آن شیء است ربطی به من ندارد لیس علیک یعنی تعبیر فنی نیست. نه تکه اولش نه دومش. اصلا فی نفسه هم اغلاغ دارد یعنی انسان احساس می‌کند یک مشکلی دارد این تعبیر.

کیف ما کان این راجع به حدیث اول که طهارت اشیاء باشد. حدیث دوم را که دیروز خواندیم الماء کله طاهر یا طهور چون الماء طهور هم داریم البته با این ذیل نه. ما لم یعلم انه قدر. همین مقدار است. عرض شد که این حدیث الآن در کتاب کافی هست و در کتاب مرحوم شیخ طوسی هم از کافی نقل کرده است. فقیه هم به عنوان قال الصادق لکن به عنوان الماء کله طاهرا لا حتی تعلم یک کمی متنش را تغییر داده است مرحوم صدوق متنش را عوض کردیم. اما علم آمده است فقط چیزی که هست در این روایت در نسخه کافی ما لم یعلم است به صیغه مجهول است. انه اینکه این آب قدر است. این هست در این روایت مبارکه است و این روایت هم با این تعبیر باز هم از منفردات یعنی در این سند منفردا با این سند آمده است فعلا نمی‌توانیم همسند را درست تشخیص دهیم اصلش از کجا است. مثلا فرض کنید در یک سند اسم عبدالله است در یک سند اسم محمد بن احمد صاحب نوادر است در یک سند اضافه بر آنها اسم محمد بن حسین است که ابن ابی الخطاب از بزرگان اصحاب ما در کوفه است بعد از این را درست خیلی تشخیص دادنش مشکل است که از چه کتابی. مثل آن اولی واضح نیست. بعدش هم اصلا ابهامی دارد عن جعفر بن محمد که نمی‌دانیم کیست عن یونس که نمی‌دانیم کیس عن حماد بن عیسی یا عثمان که دو نسخه است ابهام سندی و مصدري دارد یعنی فهرستی اش هم مشکل دارد. سندی اش هم مشکل دارد. هر دو وضع واضحی

ندارد. این راجع به این. اما بهر حال در کتاب کافی آمده است. ظاهرا غیر از مرحوم کلینی، مرحوم ابن ولید هم قبول کرده است چون در کتاب صدوق هم بوده است ولی نه با این متن دقیقا. همین شبیه این که کل ماء طاهر در کتاب صدوق هم آمده است.

در مصادر اهل سنت هم کلا ما ند اریم. یعنی در باب طهارت ماء اولاً خود قرآن داریم انزلنا من السماء ماء طهورا و از روایت پیغمبر و منصوب است یا مال تابعین است یا مال صحابه است حالا آن بحث دیگری است جعل الله الماء طهورا الا ما غیر لونه أو طعمه أو ذوقه أو طعمه أو ریحہ این را ما داریم اما الا ما علم انه قد ریا نجس یا نسخ یا از این تعبیر ما نداریم. تعبیری که غایت در آ «علم باشد در روایات اهل سنت نداریم در همین روایتی است که حالا آخر سند که باز طریش متحد است ابو داود منشد، منشد کسی که شعر می خواند. آن زمان کسانی بودند که شعر یک شاعر را می خواندند مخصوصا اگر آن در مراسم ولایی و عزا و اینها بود مثلا گاهی بعضی از شعرا منشد خاص داشتند یعنی منشد کسی بود که شعر می گفت و منشد کسی بود که می خواند. خواننده شعر بود. خواننده نه مراد ما خواننده امروز. مثلا فرض کنید این شاعر یک منشد داشت که او اشعار او را برای مردم می خواند با وضع خاص این به این جهت منشد می گویند چون شعر مرحوم حمیری را می خواند. اشعار سید بن اسماعیل حمیری را. مرحوم حمیری سید نیست اسمش سید است. سید بن اسماعیل. اسم پدرش اسماعیل است اسم خودش سید است. مرحوم سید حمیری را این آقا می خواند لذا هم به او منشد می گفتند البته یک مسترق هم دارد که مسترق است یا مسترق است ظاهرا اسم مفعول باشد و تفصیلش جای خودش.

بهر حال وارد بحثش نشویم بهر حال حدیث به لحاظ سندی روشن نیست به لحاظ مصدري هم فهرستی اش هم روشن نیست لکن به هر حال قبول شده است و منحصر به فرد است یعنی با این سند از ابو داود به بعد منحصر است. بعدش چرا به ابو داود به طرف امام اما بعد از ابو داود به دو طریق به ما رسیده است اما بعد از ابو داود منحصر است و ابهام دارد واضح نیست برای ما. اما ظاهرا هم ابن الولید قبول کرده است هم مرحوم کلینی. شیخ طوسی هم بعد آورده است و ظاهرش این طور است و العلم عند الله لکن ابهام دارد و العلم عند الله غیر از این راه هم ما جای دیگر ند اریم که طهارت ماء مغیا به این قید باشد. مغیا به این غایت باشد. حتی تعلم یا ما لا یعلم این را در روایت سنی ها هم نداریم در روایت شیعه همین یک دانه است در روایت سنی ها هم که کلا نیست. این راجع به وضع این دو روایت اجمالا اما در روایات اهل سنت این جعل الله الماء طهورا یا به خاطر آیه مبارکه یا به خاطر این روایت یا به خاطر این مطرح است و در روایات دیگر هم جزء دیگر دارد که روایت معتبری است الماء کل [طهور یا الماء طهور ان الماء طهور لا ینجسه شیء این را از پیغمبر اکرم در بئر بضاعه نقل کرده اند که توضیحاتش را مفصلا نقل کردیم. ان الماء طهور. البته آن که در روایات ما است یا کل ماء طاهر است یا الماء کله طاهر است. اما یعنی تعبیری که در پیش ما آمده است به تعبیر عام می خورد آن که در بین اهل سنت هست ان الماء طهور لا ینجسه شیء

به صورت مطلق است. آن وقت عرض کردیم که در میان کتب اهل سنت و در میان تاریخ فقه به طور کلی این قاعده طهارت ماء را قبول کرده اند.

عرض شد چند بار که قاعده ای گذاشتیم یک اصل گذاشتیم اگر ناظر به حکم واقعی باشد به ذهن ما آمد اسمش را قاعده گذاشتیم که اشتباه نشود که اینجا هم شده است تصادفا. اگر مراد حکم ظاهری باشد اسمش را اصل بگذاریم این توضیحش گذشت چند بار عرض کردیم. اهل سنت قاعده طهارت ماء را دارند. قاعده یعنی هر نوع آب باشد طبیعت و ذات آب پاک است. طاهر و مطهر هم هست. یعنی شما هر جور آبی را تصور کنید حتی اگر در آزمایشگاه با ترکیبی که بین اکسیژن و هیدروژن به نحو معین شد آب تولید کنند. آن آب پاک است. پاک کننده هم هست. این اسمش شده است رد کتب فقهی اهل سنت و بعضی از کتب ما اصالة الطهارة فی المیاء. مراد از اصل در اینجا قاعده است. یعنی هر آبی خداوند ذاتا او را پاک و پاک کننده خلق کرده است. ان الماء طهور چون عرض کردم در بئر بضاعة دارد که مثلا نجس حتی در یک متنش دارد که گوشت سگ های مرده را هم در آن می انداختند و پارچه های آلوده ای که بوده است در یک روایت ما دارد در روایت اهل سنت ندارد که این وسط مزبله اصلا بوده است. باد می آمده است یا باران تندی می آمده است هر چه آشغال بوده است را در این چاه جمع می کرده است پیغمبر با آن وضو می گرفته اند. پیغمبر فرمود تا مادام آب است ماء است، ان الماء طهور لا ینجسه شیء. مثلا یک مقداری که آب بر میداشتند آب خالص بود این نجاست ها روی این چاه مؤثر نبود. توضیح حجم چاه و مقیاس چاه و اینها را اهل سنت هم دارند. چون سالهای دویست و هفتاد و خورده ای اینها رفته اند اندازه آن چاه را گرفته اند که توضیحش را در بحث سابق عرض کردیم. این راجعه این قسمت الماء طهور. آن وقت در روایت ما آمده است کل ماء طاهر. هر فردی از افراد آب را شما در نظر بگیرید طاهر است. آن وقت ما هم داریم البته روایت سندش واضح نیست اما نقل شده است بهرحال.

جعل الله الماء طهورا لا ینجسه شیء. این الماء باز به صورت مطلق است. عام نیست. پس ما هم عام داریم هم مطلق داریم که آب پاک است الا ان یعلم. الا ما غیر هم داریم. اهل سنت همان هم دارند. ما الا ان یعلم داریم که آنها ندارند. اما آنها در کتب فقهی شان متعرض اصالة الطهارة فی المیاء شده اند.

و طبیعتا چون غایتش به تغییر خورده است مکن است در بعضی از موارد تغییری پیدا شود اما انسان نداند که این سبب نجاست است یا خیر در آنجا استصحاب هم اهل سنت جاری کرده اند. به این معنا که گفته اند آب ذاتا پاک بوده است یک حالتی پیدا شده است نمی دانیم نجس شد یا نشد. استصحاب طهارت کرده اند. اما این در روایت نیست. این در کلمات علمایشان آمده است. و بعدها مواردی از

این قبیل در کلمات مثلاً در تمهید القواعد شهید ثانی آمده است که اگر شک کرد استصحاب طهارت آب کند. چون این طهارت حسب القاعده است. طهارت واقعی است. تا جایی که من در کتب اهل سنت دیدم طهارت ظاهری یعنی آب مشکوک را هم متعرض نشده اند بعنوانه. چون آب ذاتاً پاک است نمی خواهد متعرض شویم. هر نحوه آب باشد. جایی هم شک کنیم چون حالت سابقش طهارت است، چون خودش طاهر است آن استصحاب طهارت مانعی ندارد. لذا در میان کتب اهل سنت یکی اصاله الطهاره فی المیاه است که مرادشان قاعده طهارت است. اصاله الطهاره را که به معنای اصل عملی باشد ندارند. استصحاب را هم دارند نه از آن روایت به خاطر دلیل استصحاب اگر جایی شد که این آب نجس شده است یا خیر تغیر به حدی بوده است که منجس باشد یا خیر استصحاب به بقای طهارت واقعی آب را کرده اند. این خلاصه نظر اهل سنت.

اما اینکه بیاوند مثلاً اصاله الطهاره در میاه به این معنایی که ما می گوئیم اینها ندارند. خب طبعاً یک مقدار کلمات اهل سنت تدریجاً در کتب اصحاب ما مخصوصاً متأخرین در این شهید ثانی در این قواعدش و غیره اینها وارد شده اند. از آن طرف هم در روایت اصحاب ما کل ماء طاهر الا ان يعلم انه قذر این را هم داریم. این هم ظاهر در اصاله الطهاره است نه قاعده طهارت. لذا طبیعتاً مجموعاً در کلمات اصحاب ما این سه تا مطلب ذکر شده است. یکی قاعده طهارت ماء یکی مسئله استصحاب در صورت شک یکی هم مسئله اصاله الطهاره که اصل ظاهری باشد فقط می ماند که باید من نگاه می کردم که تاریخ هر کدام چطوری است دیگر فعلاً تا ریش را مثلاً استصحاب و اصل طهارت ماء را در کتاب قواعد شهید ثانی، شهید ثانی کتابی دارد به نام تمهید القواعد که معروف شده است به قواعد ایشان. چون شهید اول هم القواعد و الفوائد دارد. در آنجا هم استصحاب آب را دارد هم طهارت. لاصاله الطهاره فی المیاه. این را دارد آنجا. این راجع به اصاله الطهاره. اما بعدها چون کلمه کل ماء طاهر حتی ت علم یا ما لم يعلم، و علم می خورد به حکم ظاهری در کلمات اصحاب ما این هم ذکر شد. پس تدریجاً در کلمات اصحاب ما قاعده طهارت میاه اصاله الطهاره میاه و استصحاب طهارت در صورت شک، این تدریجاً آمد. بحثی که بعد از زمان مثلاً وحید بهبهانی شد که رویش بیشتر کار کردند این شد که آیا کل ماء طاهر این سه تا حکم را از همین در آورده است یا خیر. کل ماء طاهر حتی يعلم ما لم يعلم این سه تا حکم بعضی ها گفته اند یکی بیشتر در نمی آید طهاره المیاه. مثل بعدها مرحوم میرزای نائینی مرحوم آقا ضیاء مرحوم آقای خویی اینها رفتند دنبال اینکه آیا این حکم ظاهری است استصحاب آن دو تا در نمی آید. عده ای هم گفتند نه حکم واقعی با استصحاب. عده ای هم گفتند مثلاً استصحاب حتی يعلم دارد مثلاً. و الی آخر احتمالاتی که گفتیم دیگر خود شما حساب کنید.

عده ای هم مثل شیخ انصاری بین کل مائ طاهر و بین الماء کله طاهر فرق گذاشته اند. در این یکی دو تا مدلول در آورده اند الماء کله طاهر اختلافی که یعنی طرز بحث را که شد خب همان است که گفتیم آیا شیء کل ماء طاهر می شود این ماء هر سه مرحله را بگیرد هم استصحاب بگیرد هم حکم ظاهری هم واقعی بحث هایش گذشت دیگر در کلمات اصحاب نمی خواهد تکرار کنیم. عرض شد به اینکه اصحاب متأخر ما مثل مرحوم نائینی اجمالا حالا نمی خواهیم بگوییم همه شان، آقا ضیاء، تقریب آقا ضیاء این بود که اگر ما بخواهیم از این روایت دو حکم در بیاوریم باید دو دال با شد. چون وقتی مدلول دو تا شد باید دال هم دو تا باشد. و هر حکمی که مغیا به علم شد، خواهی نخواهی به علم به خلاف، این روایت ناظر به حکم ظاهری است. چون حکم ظاهری تا علم به خلاف برداشته می شود. پس اینکه این طهارت می ماند تا علم به خلاف این مال لسان خود این دلیل است نه دال دیگری باشد که استصحاب باشد. این مال خود یعنی جعلی که برای طهارت ظاهری شده است خود جعل طهارت ظاهری این است. اصولا طهارت ظاهری جعل شده است برای آب طهارت ظاهری یعنی تا حد علم. اصلا طهارت ظاهری معنایش این است. پس دال و مدلول دیگری به نام استصحاب ندارد. این اشکال آقایان. لذا اینها قائلند یک مدلول بیشتر از روایت مبارکه در نمی آید. که توضیحاتش گذشت.

و ما عرض کردیم با قطع نظر از این مطلب تعدد دال و مدلول انصاف قضیه هر جا غایت علم باشد می شود حکم ظاهری. هر جا غایت یک صفت و حالتی باشد جعل باشد تشریع باشد می شود حکم واقعی. و عرض کردیم این منشأ مشکل کار اینجا شد که این تعبیر در میان اهل سنت آمده است لکن آنجا حکم واقعی گرفته اند. اصحاب ما چون گیر کرده اند چون آنها غایت علم ندارند. اصحاب ما آن جایی که غیر لونه باشد حکم واقعی گرفته اند. ما لم یعلم باشد حکم ظاهری گرفته اند. این فرق بین اصحاب ما با آنها. لذا این احتمال داده اند که یکیش ناظر به حکم واقعی باشد طهارت میاه و یکیش هم ناظر به حکم ظاهری باشد. این خلاصه بحث هایی که در این چند روز شده است عرض کردم آنچه که به ذهن خود من می رسد که عرض کردم ظاهرا ما لم یعلم انه قدر ناظر به حکم ظاهری نباشد که تا به حال خود ما هم می گفتیم. ظاهرا به صیغه مجهول که آمده است مراد معلوم بودن آلودگی است. یعنی این مرادف با آن حدیثی می شود که می گوید ما غیر لونه. یکی است دو تا نیستند. ما لم یعلم انه یعنی این آب. ضمیر انه. قدر یعنی تا وقتی که آلودگی ظاهر نشود. مثلا فرض کنید یک مقدار بول در این ریخته اند اما هنوز رنگ یا طعم بول را نگرفته است. پس این ما لم یعلم مراد علم شخص نیست مراد معلومیت خود آب است. ما لم یعلم انه خود آب قدر است آلوده است. این یعلم قدر یعنی آن قذارت و آن آلودگی و پلیدی ظاهر بشود معلوم شود تا وقتی که ظاهر نشده است معلوم نشده است این پاک است عرض کردیم در اینجا هم اهل سنت دو تا احتمال داده شده است در مجموع کلماتشان که انصافا احتمال ما هم در یکی می آید. یک احتمال این است که مراد این باشد مادام تغییر نکرده است هنوز عنوان آب دارد این حالت

پاک کنندگی دارد. اما اگر رنگ خون گرفت یا طعم بول گرفت این دیگر آب نیست. یعنی آ «جنبه آبی اش مغلوب شده است و لذا تعبیر کَلِمَا غَلَبَ الْمَاءُ هُم دَارِیم. مادام آب غلبه دارد بر آن پلیدی آن آب است و مطهر است. آن پلیدی غلبه پیدا کرد دیگر آب نیست اصلاً. لذا عرض کردیم در میان اهل سنت هم این احتمال هست که وقتی تغییر شد دیگر آب نیست. و الا ما صدق علیه انه ماء ان که عنوان آب دارد آن مطهر است یا طاهر است. اگر تغییر شد یا نجاست غلبه پیدا کرد، این دیگر اصلاً آب نیست.

یک احتمال می‌دهم هنوز آب هست طاهر نیست و مطهر نیست. دو احتمال در آن هست. پس بنابراین آن که من به ذهنم می‌آید چون تعبیر کَلِمَا غَلَبَ الْمَاءُ دَارِیم. تعبیر غیر ما لونه داریم. تعبیر ما لم یعلم انه قدر داریم که این روایت باشد. روایت واحده است. مجموعه تعبیر یکی باشد بعید است دو تا حکم بخواهد بگوید. مجموعه اش این است که تا وقتی که صدق آب می‌کند و آب کاملاً واضح است ولو در آن پلیدی باشد مثل قصه چاهی که پیغمبر از آن وضو می‌گرفتند این آب پاک است. آب تا وقتی آب است پاک است اما وقتی که معلوم شد آن قذارت در آب واضح شد پلیدی. آن خون در آب رنگش واضح شد که خون است طعم بول واضح شد یا بوی یک چیز دیگری واضح شد بوی یک نجاستی در آب دیگر آن آب نیست. آن خلق الماء طهوراً لا ینجسه شیء یعنی مادام صدق آب می‌کند مادام به عنوان آب آن مطرح است تا مادام به عنوان آب مطرح است این پاک است.

و فرق بین این دو رأی هم واضح است. اگر این ناظر به مفهوم آب باشد مثل بحثی که اهل سنت مطرح کرده اند. اگر شک کردیم که تغییر شد یا خیر، چون شبهه شبهه مفهومی است استصحاب در شبهات مفهومی جاری نمی‌شود. در شبهاتی که مصداقی است نه مفهومی. اما اگر آن را گفتیم نه آب است دیگر حکم ندارد این حکم برداشته شد. استصحاب می‌شود کرد. چون بقاء موضوع در استصحاب باید باشد. چون این هم یک توضیح مختصری هم بعد عرض می‌کنم. این راجع به این قسمت.

لذا آن که به ذهن من می‌رسد اصلاً ما چیزی را به نام اصاله الطهاره نداریم. این در حقیقت همان قاعده طهارت ماء است. اهل سنت هم دارند در عبارت فقهای متأخر ما لاصاله الطهاره فی المیاء مراد از اصاله الطهاره قاعده است. قاعده طهارت ماء. و مراد از قاعده این است که اصولاً آب طبیعتی دارد که پاک است و پاک کننده. عرض کردیم الآن هم دنیای روز همین طور است. فقط فرقی که بین روایات و دنیای روز است این است در دنیای روز اگر شک کردند این آب خصلت پاک کنندگی دارد با تحقیقات علمی با اجرای آزمایش می‌فهمند. و معیار پاک کنندگی اش عرض کردیم در این کتاب آن اقا به نام مطهرات در اسلام آمده است آقایان اگر خواستند نگاه کنند ایشان در آنجا از نظر علمی هم معین کرده است که آب باید دارای مثلاً چه مقدار حجم باشد تا بتواند یک سانتی متر مکعب از خون را پاک کند. یا یک

.....
ساتی متر مکعب از بول را پاک کند. از پلیدی را از بین ببرد. دارد آنجا متعرض شده است که اندازه اش را گرفته است که عرض کردم کزی هم که او تشخیص داده است با بیست و هفت وجب که آقای خویی نظرشان بود با بیست و هفت وجب می سازد. آن توضیحاتی که آنجا آمده است نگاه کنید الا» هم از نظر علمی این است. اما الآن از نظر علمی کاری که می کنند این است که می آیند اندازه گیری می کنند آب را می برند در هر درجه ای می توانند آزمایش کنند مثلاً بگویند این باید حجمش اینقدر باشد پاک کند آن آنقدر باشد.

اما در لسان روایت چون برخورد با عامه مردم است برده است روی صدق عنوان آب. مادام هنوز آب است این پاک است. و لذا یک جا آمده است کل ما غلب الماء. هر جا غلبه با آب باشد. اما اگر غلبه با آن نجاست شد پلیدی شد دیگر آن آب نیست. لذا من فکر می کنم روایت مبارکه ناظر به همان قاعده طهارت میاه است و ناظر به اصالة الطهارة فی المیاه نیست و اینکه مادام آب صدق آب می کند این پاک کننده است. بلکه کی از بین می رود اگر نجاست غلبه پیدا کند اگر تغییر شود اگر آن قذارت واضح باشد معلوم باشد. ما لم یعلم یعنی این. حکم جدیدی نیست. و اصولاً نیاز به حکم جدیدی نیست. مادام ما حکم واقعی داریم جای حکم ظاهری نیست. ما وقتی حکم و اقعی داریم که آب پاک است نیازی به جعل حکم ظاهری نیست. لذا به ذهن ما می آید که این عبارت مبارکه به هیچ وجه ناظر به استصحاب نیست حتی ناظر به حکم ظاهری هم نیست. نه این روایت که در پیش ما وارد شده است با قطع نظر از سندش و مصدرش این روایت مبارکه یعلم است البته عرض کردم در کتاب فقیه آمده است کل ماء طاهر حتی تعلم انه که آن نقل به مضمون کرده است.

پس ما چیزی را به نام اصالة الطهارة ظاهری یا استصحاب که آقایان گفته اند از این روایت مبارکه نمی شود استظهار کرد. این روایت مبارکه و مدلولش مثل مدلول بقیه روایاتی است که در باب آب است که اهل سنت هم دارند ما هم داریم. بلکه ظاهرش این است که اگر مقدار نجاست به درجه ای برسد دیگر آن آب تأثیری ندارد. حالت آب تأثیر خودش را از دست می دهد و مادام صدق آب می کند از نظر عرفی و نجاست کم است این ظاهراً درست است. یک احتمال هم دارد که روایت عمار هم همین طور بوده است این راجع به این روایت. پس راجع به روایت طهارت ماء این. آن وقت می ماند مسئله روایت عمار که کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر. آنجا هم مثل همین جا یک اصالة الطهارة داریم یک قاعده طهارت داریم. من فعلاً هم اصالة الطهارة هم قاعده طهارت را به معنای اصل ظاهری در کلمات اهل سنت چند کتاب نگاه کردم خیلی نگاه نکردم. یکی دو تا. فعلاً که پیدا نکردم قاعده طهارت را. عرض کردیم قاعده طهارت در اشیاء هم در ذهن من سابقاً عرض کردم شاید اجماعی باشد که ثابت نیست. لکن اخیراً مراجعه کردیم که صاحب مدارک قائل است. آن اجماع ما هم معلوم شد که خیالاتی بوده است. صاحب مدارک در مدارک تصریح می کند که همه اشیاء در واقع پاک هستند. ایشان قاعده طهارت دارد.

این حدیث هم نمی‌آورد. قاعده طهارت که هر شیئی را که خدا خلق کرده است پاک است. طبعاً ما هامچین نص و همچین روایتی را نداریم که هر شیئی پاک است.

چون ایشان هم متأخر است و هم دلیلش را ذکر کرده است می‌توانیم راحت وجه ایشان را، ایشان می‌فرمایند چون خداوند هر چیزی را برای منافع انسان و برای انتفاع انسان خلق کرده است و اگر برای انتفاع انسان است باید پاک باشد. استدلالشان این است. این که در مدارک آمده است این است. نشد وقت نکردم که مسئله را بیشتر مثلاً صاحب جواهر و دیگران چه برخوردی با این عبارتش شده است آقایان خودشان نگاه کنند.

اما انصافاً اگر گاهی اوقات آدم یک چیزی به ذهنش می‌آید می‌نویسد خیلی ملتزم به آن نیست. اگر واقعاً ملتزم بوده است واقعاً آورده اعتقاداً، انصافاً کلام ایشان کلام غریبی است مثلاً خلق لکم ما فی الارض جمیعاً یعنی هر چیزی واقعاً پاک است ایشان از این تمسک کرده است. خب این چه دلیلی بر این نکته دارد؟ ممکن است که آن شیء نجس باشد و انسان بشورد آن را و بعد استعمال کند. حلیت انتفاع معنایش این نیست که حتماً پاک هم باشد و اقلاً. حلیت انتفاع باشد لکن نجس باشد بشورد مثلاً فرض کنید خونی که روی بدن حیوان است این گوشت را می‌شود خورد آن خون را می‌شود خورد حلیت انتفاع هیچ نوع ملازمه‌ای با طهارت ندارد این خیلی واضح است. ممکن است بگوییم اگر فرض کنید یک خمیری خلط شد قائل شویم که حلیت انتفاع ندارد و اگر بخواهد بشورد این دیگر صدق خلط نمی‌کند. می‌خواهد در آب بریزد دیگر سرکه نمی‌شود. ما فقط از روایت مبارکه حلیت انتفاع را در آوردیم. دیگر در آن ندارد که حتماً اکل هم باید بشود. انتفاعاتی که متوقف بر طهارت است. خب حلیت انتفاع شود بر طهارت بر انتفاعی که طهارت نمی‌خواهد. فرض کنید سرکه‌ای که از شراب بوده است بگوییم يجوز الانتفاع، یحل الانتفاع، لکن خورده نشود. فرض کنید به قول آقایان قدما استعمال خارجی شود به جای زخم و عفونت‌های ظاهری بدن به کار برود. حلیت انتفاع اگر قابل تطهیر با آب باشد آن جایی که قابل تطهیر است که خب بشورد و مصرف کند جایی هم که قابل تطهیر نیست انتفاعی کند که متوقف بر طهارت نیست مثل استعمال خارجی. حلیت انتفاع هیچ تلازمی با طهارت و افعی ندارد اصلاً نکته‌ای ندارد. می‌گوییم اگر ایشان نوشته بود ما احتمال می‌دادیم که مثلاً از همین حدیث فهمیدیم لکن چون استدلال آورده است خیلی برای من هم تعجب‌آور است که از حلیت انتفاع لذا دو مرتبه به بعضی از مصادر اهل سنت مثل اشباه و نظائر و قواعد فقهیه‌شان مراجعه کردیم دیدیم در حلیت انتفاع اینها کسی طهارت را در آورده اند آن مختصری که من دیدم خیلی نگاه نکردم. من که ندیدم قاعده طه‌ارت را در اشیاء دیده باشم. پس قاعده طهارت را تا جایی که من در ذهنم است روایت که ما نداریم آنها هم ندارند حالا ایشان از راه خلق لکم ما فی الارض جمیعاً هم حلیت و هم طهارت اشیاء را در آورده اند که انصافاً حلیت می‌شود در آورد اما طهارت را

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۱۳۹۵/۱۱/۲۶

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۲

جلسه: ۷۵

از این آیه مبارکه نمی شود استنتاج کرد. این راجع به طهارت واقعی و قاعده طهارت. طهارت ظاهری هم که آن حدیث است دیگر وقت تمام شد انشاء الله شنبه.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین